

**Comparative Studies
in Jurisprudence,
Law, and Politics**

An Analysis of the Rule of Maysur with a View on Tazahom

1. Mahboobeh Naseri Taheri: PhD Student, Department of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, North Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran
2. Younes Vahedyarijan*: Assistant Professor, Department of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, North Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: vahedyarijanyounes@gmail.com (Corresponding Author)
3. Abdolreza Jamalzadeh: Associate Professor, Department of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, North Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

ABSTRACT

One of the rational and analogical rules is the rule of maysur, which raises multiple questions. Specifically, whenever a legislator or lawmaker demands a compound subject that has elements and conditions, but the obligated party is completely incapable of fulfilling that compound, does the legislator's directive remain in proportion to the degree of maysur? Or does that degree of maysur and the possible maysoor fall, or is it replaced by a permissible alternative to avoid losing the benefit? Therefore, according to the author, the necessity and importance of addressing the rule of maysur and its applications considering tazahom are evident. The present article is descriptive-analytical and, using the library method, examines the aforementioned questions. The findings indicate that matters that make religion difficult and move it away from ease are either not legislated at all or, if legislated, pertain to conditions that are achievable for everyone. Jurists who have accepted the rule of maysur have considered it under the category of tazahom and have held different opinions based on their views. Some have prioritized the rule, some have substituted an alternative for the principal obligation, some have resorted to combining the emergent maysoor and the necessary alternative, and some have accepted the theory of taghyir. The result is that the rule of maysur is prevalent throughout jurisprudence and also includes obligations with alternatives, and its subject is determined by custom except in cases where the legislator has explicitly defined it.

Keywords: *Juristic Rule of Maysur, Impossible, Maysoor, Tazahom, Custom*

How to cite: Naseri Taheri, M., Vahedyarijan, Y., & Jamalzadeh, A. (2025). An Analysis of the Rule of Maysur with a View on Tazahom. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 7(1), 1-15.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 20 January 2025
Revise Date: 15 February 2025
Accept Date: 02 March 2025
Publish Date: 24 March 2025



پژوهش‌هاک تطبیقی فقه،

حقوق و سیاست

تحلیلی بر قاعده میسور با نگاهی به تراحم

۱. محبوبه ناصری طاهری: دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
۲. یونس واحد یاریجان*: استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. پست الکترونیک: vahedyarijanyunes@gmail.com (نویسنده مسئول)
۳. عبدالرضا جمال زاده: دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

چکیده

یکی از قواعد عقلی و اصطیادی قاعده میسور است که که پرسش‌های متعدد یدر خصوص آن مطرح است؛ بدین صورت که هرگاه مولا یا قانونگذار موضوع مرکبی که دارای اجزاء و شرایطی است طلب کند، اما مکلف از انجام دادن آن مرکب بصورت کامل عاجز گردد. آیا دستور مولا نسبت به مقدار میسور باقی است؟ یا آن مقدار میسور و ممکن نیز با سقوط معسور یا غیر ممکن ساقط می‌گردد یا برای از دست رفتن مصلحت بدل جایگزین آن می‌گردد؟ از این رو به زعم نگارنده ضرورت و اهمیت پرداختن به قاعده میسور و مصادیق آن با توجه به تراحم، مبرهن است. مقاله حاضر توصیفی تحلیلی است و با استفاده از روش کتابخانه‌ای به بررسی سوالات مورد اشاره پرداخته است. یافته‌ها نشان داد اموری که دین را صعب می‌نماید و از سهولت خارج می‌سازد یا اصلا تشریح نشده و یا اگر تشریح شده، مربوط به شرایطی است که تحصیل آن برای همگان میسر باشد. فقیهانی که قاعده میسور را پذیرفته اند آن را از باب تراحم دانسته و بر اساس دیدگاه‌های خود نظرات متفاوت داشته‌اند. برخی جریان قاعده را مقدم داشته، برخی بدل را جایگزین اصل تکلیف نموده اند و بعضی به جمع میان اتیان میسور و بدل اضطراری روی آورده اند و برخی نظریه تخییر را پذیرفته‌اند. نتیجه اینکه قاعده میسور در سراسر فقه جریان داشته و تکالیف دارای بدل را نیز در بر می‌گیرد و تشخیص موضوع آن جز در مواردی که شارع راسا آن را تعیین کرده است با عرف می‌باشد.

واژگان کلیدی: قاعده فقهی میسور، غیر مقدور، معسور، تراحم، عرف.

نحوه استناددهی: ناصری طاهری، محبوبه، واحد یاریجان، یونس. و جمال‌زاده، عبدالرضا. (۱۴۰۴). تحلیلی بر قاعده میسور با نگاهی به تراحم. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، (۱)۷، ۱۵-۱.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۳۰ دی ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۲۶ بهمن ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۱ اسفند ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: ۴ فروردین ۱۴۰۴



قواعد فقهی یکی از مباحث مهمی است که در طریق استنباط و شناخت احکام شرعی در فقه به کار میرود. یکی از این قواعد بسیار مهم که در تمام ابواب فقه جریان دارد، قاعده «المیسور لایسقط بالمعسور» و موارد شمول آن است که از شرع مقدس اخذ شده است. و از زمان پیامبر (ص) و ائمه اطهار علیهم السلام مطرح بوده و در کلام فقهای شیعه و سنی مورد استناد قرار گرفته است. بنای قانونگذار اسلام بر این است که قانون را بر اساس یسر و آسانی قرار دهد نه بر اساس عسر و سختی و تنگی؛ زیرا هر تکلیفی که در شریعت وضع شده ناظر به وسع، توان و طاقت مکلفین است. قوانین دینی بر اساس مصالح و مفاسد موجود در زندگی بشر تنظیم شده و مراعات مهم ترین مصلحت، ضروری می‌نماید، از این رو در این تحقیق به قاعده میسور و مستندات آن پرداخته شده است. آیاتی از قرآن کریم «لا یكلف الله نفساً الا وسعها» (سوره بقره، آیه ۲۸۶) یا «لا نکلف نفساً الا وسعها» (سوره انعام، آیه ۱۵۲) به این حقیقت اشاره دارد. بر این مبنا هر کسی که تکلیفی متوجه او شده است اگر در مقام امتثال متحمل مشقت گردد، بر اساس قاعده میسور آن مقدار سخت یا ناممکن از او برداشته می‌شود، اما مقدار ممکن و آسان آن، بر عهده او خواهد بود.

گاهی برای یک حکم، بدلی قرار داده شده: «فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ؛ برای حاجی، قربانی در منا قرار داده ولی در صورت ناتوانی می‌تواند سه روز را در آنجا بماند و یا هفت روز را در وطن خود روزه بگیرد» (سوره بقره، آیه ۱۹۶) یا کفاره قتل خطایی بر اساس این آیه «وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ... فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ» (سوره نساء، آیه ۹۲) آزاد کردن یک برده است و کسی که نتواند باید دو ماه روزه بگیرد. با توجه به محدودیت‌ها و ضعف‌های انسان و اینکه خداوند متعال او را بدون تکلیف رها نکرده و می‌خواهد او را به تکالیفش پایبند سازد، ضروری است تا به مصادیق قاعده در موارد تراحم نیز پرداخته شود. در تراحم هم که امتناع اجتماع دو حکم در مقام امتثال و اجرای قانون است، چون مقدور مکلف نیست که هر دو حکم را اجرا نماید، پس اگر حکمی برای مکلف غیر ممکن یا مشقت بار باشد آن حکم برداشته میشود. مثلاً اگر برای نجات یک انسان باید دچار حرمت ورود به ملک غصبی شود چون حفظ جان اهمیت دارد، در اینجا نجات انسان مقدم بر حرمت ورود به ملک غصبی می‌شود، چرا که در تراحم، طبق قاعده اهم و مهم عمل می‌شود. و اگر دو انسان در حال غرق شدن باشند و برای مکلف میسور نیست که هر دو را نجات دهد، و هر دو انسان مساوی هستند، مکلف مخیر است یکی را نجات دهد: اینجا یک وجوب انقاذ ناظر به این غریق است، یک وجوب انقاذ هم ناظر به غریق دیگر، و چون مکلف قدرت بر جمع بین انقازین ندارد، بین این دو انقاز تراحم پیدا میشود، که در میدان عمل، عقل حاکم است و باید آنکه میسور اوست انجام دهد. و فرد باقی به حکم عقل و شرع از تکلیف او ساقط است. در میان آثار نویسندگان، تراحم حقوق، وجوب حج یا نذر در صورت تراحم، بهره‌گیری قرعه در تراحم و برخی قواعد دیگر با نگاه به تراحم نمونه‌هایی وجود دارد، اما قاعده میسور با نگاه به تراحم مدنظر نبوده، بنابراین با توجه به اینکه هر کدام از قواعد به منزله صندوقی است که احکام مختلفی را در خود جای داده است. نظر به اینکه این قاعده در مسائل گوناگون فردی و اجتماعی ریشه دارد و میتواند ضامن حفظ و بقاء احکام باشد و از سقوط کلی احکام و حقوق جلوگیری می‌کند و از آن جا که معتقدیم قوانین دینی در عین اینکه آسمانی است، زمینی نیز می‌باشد، مهم است که با این قاعده و مفهوم و مصادیق و کاربرد آن در زندگی آشنا شد و شرع را ضمیمه عقل کرد تا بتوان در رفع تراحم احکام و تراحم حقوق نتیجه بهتر را انتخاب کرد. در این نوشتار تلاش شده است که ضمن نگاهی دوباره به قاعده میسور و بازخوانی در ابعاد و زوایای موضوع به واکاوی بین

برخی موارد تراحم و قاعده میسور و پیوند میان آن دو ارائه گردد. در این نوشتار پس از تبیین حجیت قاعده از دیدگاه مشهور فقها و اصولیین، مستندات فقهی و اصولی و نمونه‌های فقهی و حقوقی آن با نگاه به تراحم با استناد به منابع معتبر مورد کنکاش قرار گرفته است.

۱. قاعده میسور

در این قسمت از مقاله از قاعده میسور بحث می‌شود.

۱-۱. مفهوم قاعده میسور

واژه میسور در لغت از ریشه یسر به معنای سهولت، آسانی، نرمی، توانایی، توانگری و فراخ دستی می‌باشد (Ibn Athir Jazari, 1946). «میسور در اصطلاح فقهی به این معناست که وقتی شارع به چیزی که مرکب از اجزاء و شرایط و موانعی است امر فرمود و انجام برخی از اجزا و شرایط آن واجب و ترک برخی از موانع آن مقدور مکلف نبود، وجود مابقی اجزاء و شرایط باقی است» (Mousavi Bojnourdi, 1999) به شرطی مابقی اجزاء و شرایط میسور همان واجب باشد (Khansari, 1997).

از آنجا که در قاعده یاد شده الفاظی وجود دارد که فهم آن‌ها در تحلیل مفاد قاعده و قلمرو آن موثر است، لازم است بطور فشرده، مفهوم کلمات بکار رفته در این قاعده مورد بررسی قرار گیرد. یکی از کلمات، مفهوم معسور است. واژه معسور از ریشه «عسر» متضاد میسور بوده و در لغت به معنای مصدري، سختی و دشواری (Johari, 1981). «معسور در اصطلاح فقه و اصول در مقابل میسور بوده و به عملی گفته می‌شود که انجام آن سخت، و یا ناممکن بوده و خارج از توان مکلف باشد» (Khalil Jor, 2003). در این صورت معنای قاعده این است که هرگاه انجام تکلیفی دشوار یا بطور کامل غیر مقدور شود آن اندازه از ممکن و مقدور، ساقط نمی‌گردد. مفهوم، دیگر، یسقط است. «یسقط» فعل مضارع از ریشه سقط می‌باشد که لغت شناسان به بیرون آمدن جنین قبل از اتمام دوره بارداری سقط می‌گویند. و نیز از لفظ سقط مثال زده شده به افتادن از چشم و جایگاه (Saadi, 1984) و در لسان العرب به معنای افتادن شیء از دست مثال زده شده است. لایسقط جمله فعلیه از «لا + یسقط» اصطلاحی است رایج میان فقها که می‌گویند: «لا یسقط المیسور بالمعسور»؛ تکلیف آسان به تکلیف دشوار ساقط نگردد. «درونمایه قاعده، عدم سقوط مقدار متمکن از عمل مکلف به، در صورت عدم قدرت بر انجام آن به گونه کامل است. بدین صورت که هرگاه مولا یا قانونگذار موضوع مرکبی که دارای اجزاء و شرایطی است طلب کند، و یا عام استغراقی را درخواست کند، اما مکلف از انجام دادن آن مرکب یا عام به صورت کامل عاجز گردد آیا دستور مولا نسبت به مقدار میسور باقی است؟ یا آن مقدار میسور و ممکن نیز با سقوط معسور یا غیر ممکن ساقط می‌شود؟ بعنوان مثال هرگاه یک عام استغراقی داشته باشیم که مولا گفته باشد اکرم العلما (تمام دانشمندان را احترام کن) و مکلف قادر نباشد که مأمور به را بصورت کامل انجام دهد، تکلیف چیست؟ آنچه در بین علما شهرت دارد این است که: در صورتی که مکلف قادر نباشد مطلوب مولا را به صورت کامل انجام دهد، اما بتواند بخشی از آن را محقق کند، باید همان مقدار ممکن و میسور را بیاورد. زیرا عجز از انجام کل باعث سقوط انجام مقدار ممکن و میسور نخواهد بود» (Meshkini, 1994).

۱-۲. حجیت قاعده میسور

در حجیت قاعده «المیسور لا یسقط بالمعسور» (Ibn Abi Juhamur Ahsaei, 1982)؛ میان فقها و اصولیین اتفاق نظر وجود ندارد اما بیشتر فقها آن را حجت می‌دانند. «دیدگاه مشهور فقها و اصولیین این است که قاعده به گونه مطلق در همه احکام واجب و مستحب، و جریان آن در تمامی ابواب؛ اعم از صلاه و غیر صلاه در انواع اجزاء و شرایط می‌باشد؛ مگر آن که دلیل ویژه‌ای بر عدم جریان آن در برخی مصادیق خاص وجود داشته باشد» (Haeri Tabatabaei, 1875).

۱-۳. مستندات قاعده میسور

۱-۳-۱. دلیل اول: روایت نبوی

« إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ » (Ibn Abi Juhamur Ahsaei, 1982) «هرگاه شما را به چیزی امر کردم آن را تا اندازه‌ای که می‌توانید بجای آورید.» البته کلمات «من» و «ما» احتمالاتی دارد که بر اساس آن معنای روایات تغییر می‌کند. ولی ترجمه‌ای که شده مورد قبول اصولیین است. «سند این روایت مشهور است و نیازی به بحث ندارد. آنچه نیازمند بحث است دلالت آن است که برای فهم آن به مورد آن اشاره می‌شود. در بیان مورد آن فقها گفته اند: روزی پیامبر اکرم (ص) در باره حج و اهمیت آن صحبت می‌فرمودند یکی از یاران حضرت می‌پرسد آیا حج هر سال واجب است؟ پیامبر(ص) پاسخ ندادند. آن مرد دوباره و سه باره پرسید. پیامبر(ص) در جواب او فرمود: وای بر تو، آیا اطمینان داری که نه خواهم گفت؟! اگر بگویم بلی هر ساله واجب خواهد می‌شود و آنگاه نمی‌توانید هر ساله آن را انجام دهید هرگاه به شما دستوری می‌دهم آن را تا اندازه‌ای که می‌توانید به جای آورید» (Naeini, 1995). نکته‌ای که در مورد دلالت این روایت قابل توجه است این است که این روایت به شرحی که گفته شد مربوط است به تکلیفی کلی، که دارای مصادیق متعدد است مانند، حج امسال، حج سال آینده، حج سال‌های بعد ولی مربوط به تکلیف مرکب نیست و نیز نمی‌تواند شامل هر دو نوع باشد؛ ولی شیخ اعظم انصاری معتقد است که: «این روایت و دو روایت دیگر، شامل هر دو نوع تکلیف می‌باشد.» (Ansari, 1960).

۱-۳-۲. دلیل دوم: روایات علوی

«المیسور لا یسقط بالمعسور یعنی تکلیف ممکن و آسان به واسطه تکلیف دشوار یا غیر مقدور ساقط نمی‌شود. به بیان دیگر اگر انجام تکلیفی آنچنان که باید و شاید مقدور نباشد یا دشوار باشد آن قسمت از آن که مقدور است باید انجام شود. سند این روایت نیز در نظر برخی از فقها مانند نراقی ضعیف است ولی مشهور فقها و از جمله شیخ انصاری و میرزای نائینی آن را حجت می‌دانند. دلالت این روایت روشن است و کلی و کل، هر دو، را فرا می‌گیرد» (Naeini, 1989) «مالا یدرک کله لا یتدرک کله» یعنی کاری را که نمی‌توان تماماً انجام داد نباید تماماً ترک نمود. بحث در سند این روایت نیز مانند بحث در روایت پیش است و چون مشهور فقها به آن عمل کردند ضعف احتمالی سند آن جبران شده است و از این حیث نقصی ندارد. از لحاظ دلالت گرچه تعبیری که در آن به کار رفته است «کل» است ولی موصول «ما» موضوع و مسند الیه جمله مطلق است هم کل را فرا می‌گیرد و هم کلی را. میرزای نائینی پس از بیان این سه روایت می‌نویسد: در دلالت دو روایت اخیر بر وجوب کلی میسور اشکالی نیست و دلیل این قاعده همین دو روایت است (Naeini, 1989).

۱-۳-۳. دلیل سوم: استصحاب

بر حجیت قاعده میسور در میان ادله فقهاتی، به استصحاب استدلال شده است. «در بیان دلالت استصحاب بر قاعده میسور اجمالاً گفته می‌شود استصحاب بقای وجوب اجزای باقیمانده جاری می‌شود زیرا قبل از تعذر آن جزء یا شرط، باقی اجزاء واجب الاتیان بودند و پس از تعذر جزء مورد نظر در بقای وجوب اتیان آن‌ها شک می‌کنیم، استصحاب بقای وجوب اجزای باقیمانده جاری می‌کنیم. البته این اصل در صورتی جاری است که قبلاً همه اجزای واجب، مقدور بوده و امر به مجموع آن‌ها تعلق گرفته است، ولی بعداً جزء و یا شرطی از آن متعذر گردیده است؛

زیرا در این صورت است که وجوب اجزاء دارای حالت سابقه یقینی است» (Akhund Khorasani, 2007) نخستین کسی که بدین بیان، بر استصحاب تمسک کرده، محقق حلی (ره)^۱ است (Mohaghegh Helli, 1983).

۱-۳-۴. دلیل چهارم: استدلال عقلی

« این استدلال از تقریرات صاحب عناوین فهمیده می‌شود که هرگاه قید یا شرطی از تکلیفی غیر مقدور شود، در این صورت غیر معقول است که انجام آن کار را از مکلف نخواستند و عرف هم حکم می‌کند که تکلیف ساقط نمی‌شود» (Maraghi, 1996). «اینگونه قواعد در اذهان عقلا ریشه دوانده، نزد آن‌ها رایج بوده و امور خویش را بر این اساس بنا نهاده اند، بنابر این نخست از سوی شارع بیان نشده بلکه وی تنها، بنای ایشان را مورد تأیید قرار داده و امضا نموده است» (Araqi, 1982).

۲. قاعده تراحم

در این قسمت از مقاله، قاعده تراحم تبیین و تحلیل می‌شود.

۱-۲. مفهوم قاعده تراحم

تراحم از ماده زحمت است که در لغت چنین معنا شده است: «تراکم و ازدحام افراد یا اشیاء در مکانی خاص به نحوی که موجب تنگی جا شود» (Farahidi, 1992) و در اصطلاح چنین آمده: «هرگاه دو حکم چنان جعل شده باشند که از نظر قانونگذار هر دو جعل شده باشند اما در مقام عمل و امثال تصادفاً با هم جمع شوند به نحوی که امثال هر دوی آن‌ها با هم در زمان واحد، برای مکلف امکان نداشته باشد و تنها می‌تواند یکی از آن‌ها را انجام دهد، تراحم بین دو حکم رخ داده است» (Sadr, 1982).^۲ «مثلاً هرگاه دو نفر در حال غرق شدن باشند و مکلف قدرت نجات هر دو را نداشته باشد، بلکه تنها نجات یک نفر مقدور اوست در این صورت دو واجب متراحم خواهند بود. قضیه تراحم گاه در مرحله امثال و ناشی از قدرت نداشتن مکلف بر اجرای دو حکم و گاه در مرحله جعل و تشریح است. تراحم مربوط به جعل که برخی آن را تراحم ملاکات و برخی تراحم ملاکی نامیده اند، به شارع بر می‌گردد و ارتباطی به مکلف ندارد. زیرا شارع است که ملاک جعل احکام را در نظر می‌گیرد و ملاک اهم را بر ملاک مهم ترجیح می‌دهد» (Farahidi, 1992).

۲-۲. ملاک تراحم

«تنافی میان دو دلیل در مرحله امثال به شرط عدم تنافی میان دو جعل (تشریح) و دو مجعول معیار تراحم نام دارد (۱) تنافی بین دو حکم در مقام انشاء و تشریح که از آن به مرحله جعل تعبیر می‌شود مربوط است به باب تعارض مانند اینکه حکمی بر وجوب نماز جمعه در زمان غیبت امام معصوم دلالت نماید و حکمی دیگر بر حرمت آن دلالت نماید. (۲) تنافی بین دو حکم در مرحله تحقق که از آن به مرحله مجعول تعبیر می‌شود و مربوط است به بحث حکومت و ورود و. مانند اینکه دلیلی بگوید اگر آب کافی موجود باشد وضو گرفتن واجب است و دلیل دیگر بگوید در صورت فقدان آب باید تیمم کرد این دو دلیل در مقام جعل منافاتی ندارند. ولی هر دو در یک زمان امکان تحقق نمی‌یابند زیرا تحقق یکی از دو حکم موضوع حکم دیگر را از بین می‌برد. تفاوت بین دو حکم در مقام امثال که مربوط به باب تراحم است مثل اینکه دو نفر بدون هیچ ترجیحی در حال غرق شدن باشند و شخص مکلف تنها قادر به نجات یکی از آن دو باشد، در این فرض گویا وجوب نجات

^۱ «من قطعت يده من المرفقين سقط عنه غسلها و يستحب له مسح موضع القطع بالماء، و لو قطعت احديهما غسل الاخرى، و لو بقي المرفق وجب غسله، ولو قطع من دونه غسل ما بقى، لان غسل الجميع بتقدير وجوده واجب فاذا زال البعض لم يسقط الآخر»

^۲ «التراحم، هو التنافي بين الحكمين بسبب عدم قدرة المكلف على الجمع بينهما في عالم الامثال»

یکی مقید به نجات ندادن دیگری است. ولی امکان جعل دو حکم و تحقق آن‌ها معقول است زیرا نجات هر دو دارای مصلحت بوده است، این حکم در مرحله تحقق و مجموع نیز با هم تنافی ندارند زیرا از مکلف یه هیچیک از دو امر عمل نکنند نسبت به هر دو عاصی محسوب می‌شود، مستحق دو عقاب است. بنابر این دو حکم در مقام امتثال تنافی دارند» (Irvani, 2007).

۲-۳. گستره تزامم

«درباره گستره تزامم نیز اختلاف نظر وجود دارد. بنا بر یک نظر، تزامم منحصر به مواردی است که امتثال یکی از دو حکم مستلزم ترک حکم دیگر به طور کلی شود» (Vaezeh al-Hussayni, 1996) ولی مطابق با دیدگاهی دیگر، «قلمرو آن شامل مواردی نیز می‌شود که امتثال یک حکم سبب ترک موقت امتثال حکم دیگر می‌گردد. بر این اساس، ناسازگاری واجب مضیق با واجب موسع و واجب تعیینی با واجب تخییری از موارد تزامم است» (Jalali Mazandarani, 1995). داشتن بدل یا نداشتن آن بدین صورت که یکی از دو حکم، بدل داشته و دیگری بدل نداشته باشد، مانند کسی که برای نماز باید وضو بگیرد یا غسل کند. از سوی دیگر لباس او نیز نجس است، در حالی که آبی که در اختیار دارد تنها کفاف یکی از آن دو، وضو یا غسل و شستن لباس، را می‌دهد. در این صورت شستن لباس که بدل ندارد مقدم بر غسل یا وضو است که تیمم بدل از آن دو است.

۲-۴. مبتنی بودن احکام اسلام بر مصالح و مفاسد واقعی

«آز آنجا که شارع حکیم است هر دستوری که صادر می‌کند مبتنی بر مصالح و مفاسد فردی یا اجتماعی، دنیوی یا اخروی است. اگر در موضوعی مصلحتی نهفته باشد که مکلف باید آن را انجام دهد شارع وجوب آن را جعل می‌کند و اگر مفسده‌ای در آن باشد که باید مکلف از آن دوری جوید حکم حرمت بر آن جعل می‌کند بنابر این، احکام تابع مصالح و مفاسد واقعی است. و قرآن کریم بصورت صریح این موضوع را مطرح کرده است. مانند نصوصی که پس از بیان حکمی به مصلحت و مفسده نهفته در متعلق آن اشاره می‌کنند» (Hakim, 1997). به عنوان مثال، قرآن کریم بعد از فرمان دادن به اقامه نماز می‌فرماید: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (سوره عنکبوت، آیه ۴۵) از نظر قرآن کریم در طبیعت نماز گوهری است که مصلحت جلوگیری از امور زشت و ناپسند بر آن مترتب می‌شود. همچنین قرآن کریم آماده شدن زمینه تقوی در روزه دار (سوره بقره، آیه ۱۸۳)،^۱ سامان یافتن امور مردم (سوره مائده، آیه ۹۷)^۲ و پاک شدن زکات دهندگان و پرورش یافتن آن‌ها با صفات پسندیده (سوره توبه، آیه ۱۰۳)^۳ را فلسفه و حکمت الزام به روزه، حج و زکات می‌خواند؛ چنانکه مفسده موجود در بعضی از گناهان مانند پلیدی شراب و قمار بت پرستی و ازلام را فلسفه امر به اجتناب از این امور می‌شمارد (سوره مائده، آیه ۹۰).^۴

ما معتقدیم قوانین دینی در عین اینکه آسمانی است زمینی نیز می‌باشد. یعنی بر اساس مفاسد و مصالح موجود در زندگی بشر تنظیم شده و خود قرآن این موضوع را گوشزد کرده و همچنین پیامبر (ص) و ائمه (ع) در خیلی از موارد به علل و فلسفه‌ای احکام پرداخته اند و از جمله روایت معروف و متواتر نبوی (ص) است که حضرت در حجه الوداع فرمودند: «یا ایها الناس! واللّٰه ما من شیء یقرّبکم من الجنّه و یباعدکم من النارِ اِلَّا و قد امرتکم به و ما من شیء یقرّبکم من النارِ و یباعدکم من الجنّه اِلَّا و قد نهیتکم عنه» (Kulayni, 1986)؛ در این حدیث شریف، در کارها و افعال بندگان قبل از تعلق امر و نهی، حتی مقرب به جنت و متباعد از آتش یا مقرب به آتش و متباعد از بهشت تصور شده

^۱ «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون».

^۲ «جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاما للناس و الشهر الحرام و الهدی و القلانذ ذلک لتعلموا ان الله یعلم ما فی السموات و ما فی الارض و ان الله بکل شیء علیم».

^۳ «خذ من اموالهم صدقه تطهرهم و تزکیهم بها و صل علیهم ان صلاتک سکن لهم و الله سمیع علیم».

^۴ «یا ایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون».

است و این چیزی جز مصالح و مفاسد نفس الامری و آثار وضعی انجام این افعال نیست. و چون مصالح و مفاسد در یک درجه نیستند بلکه درجات و مراتبی دارند فقیهان بابی را به عنوان تزاحم بین احکام در فقه گشوده اند. و در باب تزاحم اهم بر مهم و همچنین حکمی که مصلحت بیشتری دارد بر دیگری مقدم می‌شود. و در ناحیه مفسده نیز به همین شکل عمل می‌شود. اگر درجایی بین دو امر تزاحم پیش آید در خیلی از موارد خود دین راه چاره را نشان داده است و یا اگر راهنمایی از سوی شرع صورت نگرفته باشد انسان با عقل خویش می‌تواند احکام را درجه بندی کند و به نتیجه برسد. برای تزاحم مثال‌های بسیاری می‌توانیم بیاوریم مانند این که لمس بدن نامحرم حرام است اما اگر نامحرمی در آتش باشد و در حال مرگ قرار گیرد و برای نجات او چاره‌ای جز لمس بدن وی نباشد در آنجا تزاحم میان لمس بدن نامحرم و نجات او پیش خواهد آمد. و اصل واجب بودن نجات یک انسان بر اصل حرام بودن لمس نامحرم مقدم می‌شود.

بر همین مبنا ممکن است تکلیف افراد در دو زمان تفاوت کند یعنی در یک زمان امری حرام باشد ولی در زمان دیگر حلال باشد. دایره مدار بودن احکام در مصالح و مفاسد و درجه بندی آن یکی از اموری است که باعث انعطاف قوانین دینی شده و بسیاری از مشکلات اجتماعی با این روش قابل حل است. و هر گاه دو مفسده با هم تعارض کنند لازم است با ارتکاب آنچه زیانش کم تر است از عملی شدن آنچه زیانش بیشتر است جلوگیری کرد و ضرر شدیدتر باید با تحمل ضرر سبک تر برطرف کرد. مثلاً اگر شخصی در کشتی در حال غرق است می‌توان اموال و حیوانات را برای نجات انسان در دریا افکند.

۳. مصادیق مستند به قاعده میسور و تزاحم

در این قسمت از مقاله، از مصادیق مستند به قاعده میسور و تزاحم بحث می‌شود.

۱-۳. لزوم ارتکاب اقل المحذورین

از جمله قواعد فقهی قاعده عقلیه «اهم و مهم» است که در تمام مباحث فقهی با استناد به ادله لفظی و غیر لفظی قابلیت اجرا داشته است. و عقل را قادر می‌سازد تا بهره گیری از ادله نقلی به کشف حکم بپردازد. این قاعده مربوط به باب تزاحم ملاکات احکام است. «در تزاحم مصلحت اهم با مهم، مراد مصلحت شدید تر و قوی تر است، خواه بین دو مصلحت، دو مفسده و یا بین مصلحت و مفسده باشد، به حکم عقل انجام کاری که اهمیت آن کم تر است قبیح است و در نهایت حکم به لزوم ترجیح اهم بر مهم می‌شود. تقدم حکم مهم تر در جایی است که بین دو حکم (مهم و مهم تر) در مقام عمل تزاحم وجود دارد، در این صورت آن که اهمیت بیشتری داشته باشد مقدم می‌گردد، لاجرم انجام یکی مستلزم ترک دیگری و بر عکس می‌باشد» (Mozaffar, 2002). این قاعده عقلیه به نام‌های «دفع افسد به فاسد» و «ارتکاب اقل المحذورین» نیز خوانده می‌شود. این اصل در میان جوامع بشری امری پذیرفته شده است. و در آیات قرآن کریم نیز شواهدی بر آن وجود دارد. به عنوان نمونه در سوره بقره آیه ۱۷۳ می‌فرماید: خوردن گوشت مردار حرام است، اما «اگر انسان در موقعیتی قرار بگیرد که ناچار باشد از گوشت مردار بخورد تا جان او تلف نشود، در چنین حالتی امر دایر است بین این که انسان از گوشت حرام بخورد و یا جانش به خطر بیفتد، از آنجا که حفظ نفس اهمیت بیشتری دارد، شارع مقدس اجازه داده است که انسان مضطر از گوشت مردار بخورد. و در سیره ائمه اطهار علیهم السلام هم به آن پرداخته شده است چنانکه از امیرالمؤمنین (ع) منقول است که فرمود: هرگاه مستحبات به واجبات (اهم) آسیب رسانند، آن را ترک کنید» (Seyed Razi, 1981).

مرحوم خویی (ره) در تزاحم دو امر واجب آورده است: «بی شک در صورتی که واجبی با واجب دیگر تزاحم پیدا کند - در حالی که اهمیت یکی بیش از دیگری است - از میان آن دو واجبی که مهم تر است مقدم می‌گردد» (Mousavi Khoiyi, 1997, 2003).

در شفاء الصدور در تراحم بین دو امر مستحب آمده است: «اگر امر دائر شود بین اینکه زیارت عاشورا در چند مجلس بدون نقص قرائت شود یا اینکه در یک مجلس و بدون صد مرتبه لعن و سلام انجام شود، وظیفه چیست؟ در قرائت زیارت عاشورا اگر مکلف متمکن نشد که تمام زیارت را در مجلس واحد بجای آورد، و امر دائر شد بین ترک جزء و ترک شرط، که وحدت مجلس باشد، به نظر ترک اعتبار وحدت مجلس، اقوی است، بلکه تمام عمل را در مجالس متعدده بیاورد و هرچه فاصله بین دو مجلس کمتر باشد بهتر است» (Tehrani, 2012). گاهی نیز انسان در تراحم بین دو امر ناخوشایند قرار می‌گیرد مانند دو مکروه یا دو حرام، که یکی ناخوشایند تر است در چنین مواردی عقل حکم می‌کند انسان برای پرهیز از ارتکاب فعل بدتر بد را انتخاب کند که همان قانون دفع افسد به فاسد یا اقل المحذورین می‌باشد. محقق مراغی (ره) یکی از پایه‌های اقل المحذورین را قاعده میسور دانسته است. و معتقد است «مکلف باید از میان دو محذور، محذور خفیف تر را انتخاب کند، مثلاً آنجا که تراحم دو حرام یا دو مکروه باشد، آن که مفسده اش کمتر است مقدم شود؛ زیرا وقتی مجبور به ارتکاب یکی از آن دو است، و عدم فعل هر دو برای انسان معسور است، برای اینکه مرتکب حرمت یا کراهت بیش تر نگردد مراعات نمودن اقل آن لازم است» (Maraghi, 1996).

بنابر ماده ۱۶۷ قانون مدنی «اگر مالی که پیدا شده است ممکن نیست باقی بماند و فاسد می‌شود باید قیمت عادلانه فروخته شود و قیمت آن در حکم مال پیدا شده خواهد بود.» (Jafari Langaroudi, 1998). اگر مال یافته شده سریع الفساد باشد در اجرای این ماده اشکالی نیست ولی اگر به مدتی کمتر از سال تعریف باقی بماند دلیلی بر فروش آن، قبل از اشراف به فساد نمی‌بینیم و اصل بر حرمت تصرفات بر مال محترم است.

۳-۲. لزوم مراعات مصلحت اهم

فقه اسلام به گونه‌ای است که میتوان پاسخ همه مسائل را از آن استنباط کرد، فقها و مجتهدان برای موضوعات و مسائل جدیدی که مطرح می‌شود، از کلیات فقه اسلامی پاسخ‌های نوینی به جامعه اسلامی عرضه می‌کنند که برطرف کننده نیازهای جدید جامعه است. مجتهدان باید انسان و نیازهای فردی و اجتماعی او را بشناسند و بتوانند از فقه غنی شیعه استنباط‌های جدیدی را ارائه دهند (Gorji, 1989). «ولی امر می‌تواند یک سلسله تصمیمات مقتضی به حسب مصلحت وقت گرفته و طبق آن‌ها مقرراتی وضع نماید و به موقع اجرا بیاورد، مقررات نام برده لازم الاجرا و مانند شریعت دارای اعتبار می‌باشند، با این تفاوت که قوانین آسمانی، ثابت و غیرقابل تغییر و مقررات وضعی قابل تغییر، در ثبات و بقا تابع مصلحتی می‌باشند که آن‌ها را به وجود آورده است و چون پیوسته زندگی جامعه انسانی در تحول و رو به تکامل است، طبعاً این مقررات تدریجاً تبدیل پیدا کرده، جای خود را به بهتر از خود خواهند داد» (Tabatabaei, 1962).

«حاکم اسلامی می‌تواند در موضوعات طبق صلاح مسلمین یا صلاح حوزه حکومتی خود عمل کند. چنین اختیاری، استبداد به رأی نیست بلکه عمل کردن طبق صلاح و خیر است. مصلحت نظام از امور مهمه است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می‌گردد. امروز جهان اسلام، نظام جمهوری اسلامی ایران را تابلوی تمام نمای حل معضلات خویش می‌داند. مصلحت نظام و مردم از امور مهمه‌ای است که مقاومت در مقابل آن ممکن است اسلام پابرهنگان زمین را در زمان‌های دور و نزدیک زیر سؤال ببرد» (Mousavi Khomeini, 1982). «پیغمبر از آن جهت که ولی امر مسلمین، سرپرست اجتماع و نماینده کامل مصالح اجتماع است، خدا این حق را به او داده است که در آنجا که مصلحت اجتماع بدانند، فرد را فدای اجتماع بکند. این حق به امام هم منتقل می‌شود، یعنی امام هم بعد از پیغمبر سرپرست و نماینده اجتماع می‌شود و این حق به او منتقل می‌گردد. آیا این حق منحصر به پیغمبر و امام است یا به هر کسی که از ناحیه خدا حکومت شرعی داشته باشد،

به نیابت از پیغمبر و امام منتقل می‌شود؟ این حق به او هم منتقل می‌شود. اینها دلیل بر این است که اسلام برای اجتماع حق، اصالت و حیات قائل است» (Motahhari, 2005).

نظریه سیاسی و حکومتی اسلام، مبتنی بر مصلحت حفظ دین و نظام اسلامی است که در قالب احکام حکومتی تبلور می‌یابد و این احکام بر سایر احکام اسلام تقدم دارد حال اگر مصلحت فرد با مصلحت نظام تراحم پیدا کند و مراعات هر دو مصلحت ممکن و میسور نباشد، باید ولی فقیه عادل، استنباط کند که کدام مهم تر است و بر دیگری ارجح است؟ واضح است که برای اسلام همه افراد یکسان هستند ولی وقتی پای مصلحت یک فرد یا جمع در میان است. اصالت با اجتماع است. بنابر این ولی فقیه عادل در مراعات مصلحت فرد و اجتماع آنجا که تراحم پیدا می‌کند و مراعات هر دو معسور و غیرممکن می‌شود، آن که از نظر اسلام اهمیت بیشتری دارد، بر می‌گزیند.

۳-۳. تکالیف دارای بدل اضطراری

«می‌دانیم که شارع برای برخی تکالیف مرکب، بدل اضطراری نهاده و هنگام ضرورت یا تعذر کلی اتیان مأمور به اصلی انجام بدل آن را خواسته است. حال اگر مرکبی که تنها برخی از اجزای آن متعسر شده یا عام مجموعی که شماری از افراد آن از حیثه توانایی مکلف خارج گردیده، دارای بدل اضطراری باشد، در این صورت آیا بایستی با استناد به قاعده، باقی اجزای میسور را به جای آورد؟ یا آن را به کلی ترک نموده و جایگزین آن را اتیان نمود؟ برای نمونه در صورتی که وضو یا غسل انجام کامل آن برای کسی ممکن نباشد و با این حال، او بتواند به گونه ناقص آن را بجای آورد، آیا بنا بر قاعده بایستی به اندازه میسور وضو یا غسل را انجام دهد؛ یا اینکه از آن دو به کلی چشم پوشیده و تیمم نماید؟ مخالفین قاعده میسور این مورد را از باب تراحم ندانسته و به سقوط مرکب و انتقال به بدل اضطراری حکم نموده‌اند» (Tabibi & Niyazi, 2018)، چنانچه مرحوم نراقی می‌گوید مصادیق ارتباطی با قاعده میسور نداشته برای نمونه «اگر نیمی از دست کسی به دلیل شکستگی مچ، گچ گرفته شده و تنها، شستن نیمه فوقانی آن تا آرنج شدنی باشد، دلیل حکم از شمول شستن این قسمت خارج بوده و قاعده میسور نیز به تنهایی از اثبات آن ناتوان است» (Tabatabaei, 1962) «آیت الله خویی (ره) نیز پس از مناقشه در تمامی مستندات قاعده و عدم پذیرش آن، از میان مصادیق مطرح شده در این زمینه، تنها مواردی را پذیرفتنی دانسته که دارای دلیل ویژه‌ای غیر از قاعده میسور می‌باشد» (Mousavi Khoiyi, 2003). روشن است که مخالفین قاعده، این مورد را از باب تراحم ندانسته و به سقوط مرکب و انتقال به بدل آن باور دارند.

در میان کسانی که قاعده را پذیرفته اند، نظراتی مطرح است که عبارتند از:

۳-۳-۱. تقدم جریان قاعده

شیخ انصاری در این زمینه می‌فرماید: دوران امر بین نقص مأمور به و احراز بدل اضطراری دو احتمال وجود دارد: مثلاً در دوران امر بین وضوی ناقص و بدل اضطراری (تیمم) کدام یک مقدم است، دو وجه وجود دارد یکی اینکه بگوییم، تیمم بدل اضطراری از وضوی کامل است و هرگاه وضوی کامل میسور نبود، باید تیمم کرد و دیگر اینکه عندالاضطرار، جز متعذر از وضوء (مثل مسح بر پوست پا)، از جزئیت ساقط می‌شود و باید وضوی ناقص گرفت و مسح را روی مراره کشید. «روایت عبدالاعلی مولی آل سام بر قوت آن دلالت دارد. که ایشان از امام صادق (ع) پیرامون وضو بر فرضی که ناخن انگشتش قطع شده و وی بر آن مرهم نهاده، جويا شده و امام (ع) به وی فرمود که وضو بساز و بر روی همان پوشش مسح نما، و نفرموده: حال که یکی از اجزای وضو برایت متعذر شده، تیمم کن» (Ansari, 1960).

ماده ۲۳۸ قانون مدنی: «هرگاه فعلی در ضمن عقد، شرط شود و اجبار ملتزم، به انجام آن غیر مقدور ولی انجام آن به وسیله شخص دیگری مقدور باشد حاکم می‌تواند به خرج ملتزم، موجبات انجام آن فعل را فراهم کند.» (Jafari Langaroudi, 1998).

۳-۲. انتقال به بدل اضطراری

محقق روحانی در ابواب صلاحه الجمعہ نگاشته است: «هرگاه واجب از چیزهایی باشد که بدل جانشین آن بشود، تمسک به قاعده میسور در واجبی که مکلف توانایی بجای آوردن همه اجزاء آن را قادر نیست صحیح نمی‌باشد... زیرا در این حالت امر دائر مدار میان سقوط اصل تکلیف و انجام میسور نمی‌باشد؛ بلکه در این حالت امر میان بجا آوردن فعل ناقص و بدل آن دائر بوده، در این هنگام بدل متیقن می‌شود» (S. M. Rohani, 1994).

در تکالیفی که دارای بدل نیستند، امر دائر مدار سقوط اصل تکلیف و بجا آوردن بخش‌های مقدور آن است، که در چنین مواردی قاعده میسور که عبارت است از اینکه هرگاه خداوند عملی را که بر مکلف واجب نموده و آن عمل دارای اجزاء و شرایطی بود، اگر برای مکلف انجام همه اجزاء ممکن نبود، انجام بعضی دیگر ساقط نمی‌شود، اجرا می‌گردد. «اما در تکالیف دارای بدل، امر دائر مدار میان انجام ندادن کل تکلیف و بجا آوردن بدل آن می‌باشد، نه بین سقوط تکلیف و اتیان میسور، و دلیل بدل انجام آن را متعین می‌سازد، پس در تزامم بین سقوط تکلیف و بدل آن، بدل معین می‌شود. بر این اساس جایی برای جریان قاعده باقی نمی‌ماند» (S. M. Rohani, 1994).

۳-۳. جمع میان اتیان میسور و بدل اضطراری

مرحوم شاهرودی نتایج الافکار (ره) بان داشته است: «هرگاه با دلیل ویژه ای، همچنانکه در خصوص غسل و وضو و نماز است، یا دلیل عامی مانند قاعده میسور باشد که دلالت کند مأمور به همان فعل ناقص است، در این حالت قطعاً دلیل، بر بدل مقدم می‌شود؛ زیرا بدل به خودی خود مطلوب شارع نیست؛ مگر اینکه خطاب بر سقوط مبدل باشد. و مطلوبیت آن به این است که حکم فعل اصلی ساقط شود، با وجود دلیل به بقا امر نسبت به ناقص، در این صورت، فعل ناقص، مقدم بر بدل است... و با تمکن از مبدل ثبت به بدل نمی‌رسد. بنابر این وضوی جبره‌ای بر بدل آن که تیمم باشد مقدم است... فرق میان ناقص و بدل در این است که بدل مأمور به در طول مطلوبیت مبدل است، برخلاف فعل ناقص که بنفسه مأمور به است. و از اینجا معلوم می‌شود که بدل از مراتب مبدل نبوده و امری مباین با آن می‌باشد... و اما در صورتی که دلیلی بر مأمور به بودن ناقص وجود نداشته باشد مانند اینکه عرف ناقص را میسور برای آن معسور نداند یا در این مطلب تردید داشته باشد... به جا آوردن به هر یک از ناقص و بدل واجب می‌باشد زیرا در این حال علم اجمالی به وجوب یکی از آن دو در میان است» (Shahroodi, 2006). در ماده ۳۲۹ قانون مدنی آمده: «اگر کسی خانه یا بنای کسی را خراب کند باید آن را به مثل صورت اول بنا نماید و اگر ممکن نباشد باید از عهده قیمت بر آید» (Jafari Langaroudi, 1998).

۳-۴. تخییر میان اتیان میسور یا بدل اضطراری

نظر صاحب منتقی بعد از پذیرفتن جریان قاعده و تزامم آن با مرکبی که دارای بدل اضطراری باشد این است که: «هرگاه مرکبی دارای بدل اضطراری باشد- مانند تیمم در باب وضو- آیا آن بدل بر عمل ناقص مقدم می‌شود یا ناقص بر آن؟... در هر دو صورت اشکالاتی آشکار است؛ زیرا در دلیل تیمم به عنوان بدلیت، عین یا اثری که بتوان به اطلاق آن به لحاظ ترتیب جمیع آثار تمسک جست، وجود ندارد. چنانکه قاعده میسور نیز افاده نمی‌کند که فعل میسور (فاقد برخی اجزاء و شرایط) به مانند فعل تام (دارای همه اجزاء و شرایط) باشد؛ بلکه نهایت چیزی که از آن فهمیده می‌شود این است که تعلق امر به آن است؛ نه چیز دیگر» (S. S. Rohani, 1994). «پس تحقیق این است که گفته

شود دو احتمال در خصوص دلیل تیمم مطرح است، اول اینکه مفاد تشریح تیمم برای زمانی است که بالاترین مرتبه کامل وضو متعذر باشد، احتمال دیگر این است که مفاد تشریح تیمم در صورت تعذر تمامی مراتب امر شده به آن در وضو بوده، به عبارت دیگر؛ مشروعیت تیمم هنگامی است که وضوی مشروع - یعنی آنچه که در صورت عدم تعذر، به وظیفه عملی مکلف بوده - فراهم نباشد. بنابر احتمال دوم: قاعده میسور بر دلیل تیمم حاکم می‌باشد. زیرا قاعده مزبور متکفل تشریح وضو، وظیفه فعلی مکلف است و موضوع مشروعیت تیمم منتفی است. اما بنابر احتمال اول: میان دلیل تیمم با قاعده میسور برخورد روی می‌دهد زیرا هنگام تعذر وضوی کامل دلیل تیمم، مشروعیت تیمم را و قاعده میسور، مشروعیت وضوء ناقص را اثبات می‌کند. و از آنجا می‌دانیم جمع بین آن دو مشروع نمی‌باشد زیرا وقتی طهارت به یکی از این دو حاصل شد، مجالی برای به دست آوردن آن به واسطه دیگری نمی‌ماند، تصادم دو دلیل محقق می‌گردد و علاج تعارض، التزام به تخییر است. و این امر به خاطر ظهور اطلاق دو دلیل در مشروعیت هر یک از آن دو به گونه یقین است، بنابر این مکلف در گزینش هر یک از آن دو مخیر است» (S. M. Rohani, 1994). بنابر ماده ۱۱، قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ بیان شده: «در صورت ثبوت اعسار، چنانچه مدیون متمکن از پرداخت به نحو اقساط شناخته شود دادگاه ضمن صدور حکم اعسار با ملاحظه وضعیت او مهلت مناسبی برای پرداخت می‌دهد یا حکم تقسیط بدهی را صادر می‌کند، در تعیین اقساط باید میزان درآمد مدیون و معیشت ضروری او لحاظ شده به نحوی که او توانایی پرداخت آن را داشته باشد.» (Jafari Langaroudi, 1998).

نتیجه‌گیری

قاعده میسور از قواعد فقهی بوده و مضمون آن این است که هرگاه انجام تکلیفی به صورت کامل با تمام اجزا و شرایط یا تمام مصادیق آن، دشوار یا ناممکن شود، به جا آوردن بخشی از آن که برای مکلف ممکن و مقدور است از عهده او ساقط نمی‌گردد. قواعد فقهیه از عصر رسالت و زمان نبی اسلام و ائمه معصومین ظهور داشته اند و در بسیاری از احکام شرعی می‌توان به آن‌ها تمسک نمود. قاعده میسور از قواعد عقلایی جاری نزد عرف می‌باشد. در حجیت قاعده میان فقها و اصولیین اتفاق نظر وجود ندارد اما دیدگاه مشهور به جریان قاعده در تمامی ابواب اعم از صلاه، غیر صلاه و در انواع اجزاء و شرایط، می‌باشد. از آنچه گذشت چنین میتوان نتیجه گرفت: الف) در باب تراحم که گستره آن وسیع است و از طرفی احکام اسلام بر اساس مصالح و مفاسد موجود در زندگی بشر تنظیم شده و مصالح و مفاسد در یک رتبه نیستند به حکم عقل و شرع اهم بر مهم مقدم می‌شود. ب) در تراحم بین دو حرام یا دو مکروه اقل المحذورین را که یکی از پایه‌های قاعده مذکور است را باید انتخاب نمود. ج) در تداخل و تراحم مصلحت فرد با مصلحت نظام اسلامی، آنجا که مراعات هر دو مصلحت با هم غیر ممکن و معسور باشد حاکم اسلامی صلاح اجتماع را که اصالت دارد و از امور مهمه است تا آنجا که میسور و ممکن باشد بر مصلحت فرد مقدم می‌دارد. د) در انجام تکلیف مرکبی که بجا آوردن برخی از اجزای آن مقدور نباشد و از حیثه توانایی مکلف خارج گردد و دارای بدل اضطراری باشد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The principles of Islamic jurisprudence (Fiqh) play a crucial role in the derivation and understanding of Shariah laws. Among these, the rule of "Maysur" stands out as a significant rational and analogical rule prevalent across various branches of Fiqh. This rule addresses situations where a legislator or lawgiver commands a composite obligation that comprises multiple elements and conditions, yet the obligated individual finds it entirely difficult or impossible to fulfill the entire obligation. The central question posed is whether the legislator's directive remains in proportion to the degree of Maysur or if the difficult or impossible portion is nullified, potentially replaced by a permissible alternative to preserve the underlying benefit. This study underscores the necessity and importance of examining the rule of Maysur and its applications, particularly in the context of Tazahom (conflicting obligations), to elucidate its implications within Islamic legal theory.

The present research adopts a descriptive-analytical approach, utilizing a library method to investigate the multifaceted questions surrounding the rule of Maysur. The analysis reveals that religious obligations which render practice difficult or entirely unfeasible are either not legislated or, if legislated, pertain to conditions achievable by all individuals. Jurists who endorse the rule of Maysur categorize it under Tazahom and offer diverse interpretations based on their scholarly perspectives. Some prioritize the rule itself, others substitute it with an alternative obligation, some integrate emergent maysoor (the difficult obligation) with a necessary alternative, and a few accept the theory of taghyir (change). The findings indicate that the rule of Maysur is widely recognized across Fiqh and encompasses obligations with alternatives. Determining its applicability outside explicitly legislated cases relies on customary practices (Khansari, 1997; Mousavi Bojnourdi, 1999).

The rule of Maysur is grounded in various sources, including prophetic traditions (hadith), rational arguments, and established Fiqh principles. One primary source is the Quranic verse, "Allah does not burden a soul beyond that it can bear" (Quran 2:286; Quran 6:152), which emphasizes that obligations must align with an individual's capacity. Additionally, prophetic sayings and scholarly interpretations further substantiate the rule. For instance, the Hadith reported by Naeini (1995) illustrates the principle by indicating that if a person cannot fully comply with a legislator's command, only the feasible portion remains obligatory (Naeini, 1995). Moreover, the principle of istishab (presumption of continuity) supports the rule by maintaining the obligation of feasible elements even when certain conditions become difficult or impossible (Akhund Khorasani, 2007; Mohagheh Helli, 1983).

Tazahom, or conflicting obligations, presents a complex scenario where an individual faces the simultaneous performance of two incompatible duties. This study defines Tazahom as the situation where two legal rulings converge, making it impossible for the obligated individual to comply with both simultaneously. The criteria for determining Tazahom involve assessing whether fulfilling one obligation necessitates the abandonment of the other, and whether such a conflict arises from coinciding execution or from legislative overlap (Farahidi, 1992; Sadr, 1982). The scope of Tazahom extends to various cases, including conflicts between obligatory prayers and prohibitions, or between different forms of purification rituals, highlighting the need for prioritization based on the severity and importance of the obligations involved (Irvani, 2007).

The interplay between Maysur and Tazahom is further explored through practical examples and jurisprudential debates. For instance, in scenarios where an individual is compelled to perform an incomplete ablution due to physical limitations, the rule of Maysur would suggest performing the feasible aspects while disregarding the impossible ones. Conversely, in cases where Tazahom arises,

such as choosing between saving one life over another in a life-threatening situation, the principle of prioritizing the more critical obligation based on its significance and the underlying benefits is applied (Tabatabaei, 1962; Tabibi & Niyazi, 2018; Tehrani, 2012). The study also examines differing scholarly opinions on whether the rule of Maysur should take precedence over the emergence of alternative obligations or if both should be considered concurrently, ultimately advocating for a balanced approach that prioritizes the greater good and minimizes harm (S. M. Rohani, 1994; S. S. Rohani, 1994; Shahroodi, 2006).

In conclusion, the rule of Maysur is an integral component of Islamic jurisprudence that ensures religious obligations are practical and attainable, thereby preventing undue hardship on individuals. Its application, especially in conjunction with Tazahom, facilitates the resolution of conflicts between competing duties by emphasizing the preservation of essential benefits and the minimization of harms. The widespread acceptance of Maysur among jurists and its foundational basis in Quranic injunctions and prophetic traditions attest to its significance in maintaining the balance between divine commandments and human capacity. Furthermore, the interplay between Maysur and Tazahom underscores the dynamic and adaptive nature of Islamic legal principles in addressing complex real-life situations, thereby reinforcing the relevance and resilience of Fiqh in guiding ethical and practical conduct within the Muslim community.

References

- Akhund Khorasani, M. K. i. H. (2007). *Kifayat al-Usul, Volume 3*. Islamic Publishing Institution.
- Ansari, M. (1960). *Fara'ed al-Usul, Volume 2*. Religious Publications.
- Araqi, A. N. (1982). *Reports Named in Trials Between Dignitaries*. Qom Printing House.
- Farahidi, K. i. A. (1992). *Kitab al-Ain, Volume 3*. Dar al-Hijrah Institution.
- Gorji, A. (1989). Meeting with the Scholars. *Quarterly Journal of the Seminary*, 6(36), 105-120.
- Haeri Tabatabaei, S. M. M. (1875). *Mafateeh al-Usul*. Ahl al-Bayt Institution.
- Hakim, S. M. T. (1997). *General Principles in Comparative Jurisprudence*. World Assembly of the People of the House (AS) Publications.
- Ibn Abi Juhmur Ahsaei, M. i. Z. a.-D. (1982). *'Awali al-Layali, Volume 4*. Dar al-Sayyed al-Shuhada Lilnashr.
- Ibn Athir Jazari, M. i. M. (1946). *Al-Nihaya in the Strange of Hadith and Narrations, Volume 5*. Isma'iliyan Publishing Institution.
- Irvani, B. (2007). *The Third Volume on Its Second Style*. Mohabbin Publications.
- Jafari Langaroudi, M. J. (1998). *Mohshi Collection of Civil Law*. Ganj Danesh Publications.
- Jalali Mazandarani, M. (1995). *Al-Mahsool in the Science of Principles, Volume 4*. Imam Sadegh (AS) Institution.
- Johari, I. i. H. (1981). *Al-Sihah al-Lugha, Volume 2*. Dar al-Ilm al-Mamlebin.
- Khalil Jor. (2003). *Arabic-Persian Dictionary: Translation of the Book Al-Mu'jam Al-Arabi Al-Hadith, Volume 2*. Amir Kabir Publications.
- Khansari, M. i. M. (1997). *Montahi al-Taleb*. Islamic Publishing.
- Kulayni, M. i. Y. (1986). *Al-Kafi, Volume 2*. Dar al-Kotob al-Islamiyyah Publications.
- Maraghi, S. M. M. R. (1996). *Jurisprudential Topics, Volume 1*. Islamic Publishing Office Affiliated with the Seminary Society of Qom.
- Meshkini, A. (1994). *Reforms in Principles and Their Main Studies*. Al-Hadi Publishing.
- Mohaghegh Helli, J. i. H. (1983). *Al-Mo'tabar in the Explanation of the Summary, Volume 1*. Martyr Scholars Institution Publications.
- Motahhari, M. (2005). *Collection of the Works of Martyr Motahhari, Volume 21*. Sodra Publications.
- Mousavi Bojnourdi, M. H. (1999). *Jurisprudential Rules, Volume 4*. Al-Hadi Publishing.
- Mousavi Khomeini, R. (1982). *Sahifeh Noor, Volume 15*. Cultural Documents Organization of the Islamic Revolution Publications.
- Mousavi Khoiyi, M. A. (1997). *Encyclopedia of Imam Khomeini, Volume 10*. Revival of Imam Khomeini's Works Institution.
- Mousavi Khoiyi, M. A. (2003). *Misbah al-Usul, Volume 1*. Revival of Imam Khomeini's Works Institution.
- Mozaffar, M. R. (2002). *Principles of Jurisprudence, Volume 2*. Dar al-Tafsir Publications.
- Naeini, M. M. H. (1989). *Ajwad al-Taqrirat*. Mostafavi Publishing.

- Naeini, M. M. H. (1995). *Benefits of Principles*. Islamic Publishing Office.
- Rohani, S. M. (1994). *Muntakhabi al-Usul, Volume 5*. Mo'azzam Lah Office.
- Rohani, S. S. (1994). *Fiqh al-Sadegh, Volume 5*. Dar al-Ketab, Imam Sadegh (AS) Seminary.
- Saadi, A. H. (1984). *The Jurisprudential, Linguistic, and Terminological Dictionary*. Dar al-Fikr.
- Sadr, M. B. (1982). *Researches in the Science of Principles (Scientific Assembly of Martyr Sadr), Volume 5*. Islamic Jurisprudence Knowledge Circle Institution.
- Seyed Razi, S. S. (1981). *Nahj al-Balagha, Investigated by Sobhi al-Saleh*. Dar al-Hajar Publications.
- Shahroodi, S. M. (2006). *Results of Thoughts in Principles, Volume 5*. Al Martazi Publications.
- Tabatabaei, M. H. (1962). *A Discussion on Jurisdiction and Spirituality*. Kheyr Andish Digital Publishing.
- Tabibi, M., & Niyazi, A. (2018). Examination of the Evidence of the Maaysoor Rule in the Quran and Hadiths and the Application of the Rule in the Substantive Law of Iran. *Journal of Contemporary Jurisprudence and Law*, 4(7), 37-54.
- Tehrani, M. A. (2012). *Shifa al-Sudoor (Complete and Valuable Explanation of the Ashura Pilgrimage)*. Nabough Publications.
- Vaezeh al-Hussayni, M. S. (1996). *Misbah al-Usul, Volume 3*. Al-Da'uri Office.